



۲۰۲۱/۱۲/۰۹



محمد داؤد مومند

استرداد استقلال یا اعطاء استقلال محکومیت نادر خان یا استخفاف غازی امان

اولتر از همه باید به عرض برسایم، آنچه که در طول سالیان متمادی در مورد بعضی شخصیت های ملی و تاریخی منجمله پادشاه اسبق کشور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه «رح» و الاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان، شهید میوندوال، شهید محمد موسی شفیق، اعلیحضرت غازی امان الله خان، اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه و دیگران نوشته ام و یا ابراز نظر نموده ام، از موقف یک شخص ثالث بالخیر بوده بدین مفهوم که اعضاء خانواده ام درین ادوار نه به مقام های بلند دولتی اخذ موقع نموده اند و نه به حضيض ذلت و عقوبت کشانده شده اند، زیرا از نگاه فهم و درک من به حیث یک طالب العلم، مسئله آنچه را که نویسندگان و اهل قلم و دانش بنام «حب و بغض» یاد میکنند، جزء فطرت و غریزه انسانی است و یک عکس العمل فطری، جبلی، روانی و انسانی یک انسان است در برابر ناملایمات روزگار و عرصه های مد و جزر حیات اجتماعی، لذا انکار همچو اصلی، که غریزی و فطری است، دعوی ملکوت بودن خواهند بود، شاعری، وضع مشابهی را در بیت ذیل تمثیل میکند:

درین دنیا کسی بیغم نباشد وگر باشد، بنی آدم نباشد

ولی آنچه خودم در مورد بیطرفی و عدم انسلاک بودنم در مورد، ادعا نمودم بدین مفهوم نیست که احساسات و تلقیات و تمایلات و طرز دید سیاسی ام در موارد وطنی و ملی در آن بیدخل باشد، آیا ممکن است در برابر جنایات و خیانت های تاریخی زمام داران و سیاست مداران علیه منافع ملی کشور و جامعه خود موقف بیطرفی اختیار کرد؟

آیا ممکن است در برابر ایثار و قربانی ها و مبارزات نیک و بهی خواهانه و وطن پرستانه زمامداران و سیاست مداران، وطندوست و فداکار، مانند غازی امان الله و غازی نادر خان، بی تفاوت باقیماند؟ هرگز نه. با تذکر تمهید لابدی فوق الذکر میرسم به آنچه که آرزوی گفتن آنرا دارم.

چند سال قبل دانشمندی محترمی در سایت افغان جرمن راجع به برطرفی سپه سالار نادر خان از مقام وزارت حربیه و توظیف شان به سفارت کشور در فرانسه نوشتند: «غازی امان الله از تماس های محمد نادر خان با انگلیس ها که از سال ۱۹۲۵ آغاز و کماکان ادامه داشت، خبر داشت و روی همین ملحوظ نخست وی را سفیر افغانستان در فرانسه ساخت و بعداً در ملاقاتی که در فرانسه با نادر خان انجام داد از او دعوت بازگشت به کشور را نمود تا حرکات سیاسی او، از نزدیک تحت مراقبت حکومتش قرار داشته باشد.»

نگارنده این سطور در همان فرصت زمانی، مضمونی نوشتم و محتوای نوشته فوق الذکر دانشمند محترم را، در موارد مختلف، مورد ارزیابی قرار دادم که یکی دو پاراگراف آن محتوی مطالبی است که ذیلاً تقدیم میگردد بدین مفاهیم: اگر امان الله خان میدانست و متیقن بود که سپه سالار نادر خان با موجودیت تمام مخالفین و معاندین در دربار، مانند غلام نبی خان چرخ و به قول مؤرخ عزیزالدین پوپلزی صاحب، ولی خان ازبک بخارایی و جواسیس بیشمار داخلی و خارجی (شوروی) اینقدر احمق گردید که با دولت انگلیس فرضاً برای تمویل کدام کودتا علیه رژیم امانی و یا کدام

دسیسه دیگر علیه نظام رابطه داشت، این مسئله در واقعیت امر دال بر شک و تردید بسیار صریح، در قسمت وطن پرستی، شعور و تفکر ملی، شجاعت اخلاقی و معنوی، تهور و قدرت ارادی، دیانت و در نهایت ذهنیت آشتی نا پذیر ضد انگلیس و ضد انگلیس مشربی، غازی امان الله تلقی میگردد، و چطور ممکن است یک زعیم انقلابی و عنصر ضد انگلیس مانند غازی امان الله یک باره یکصد و هشتاد درجه تغییر ماهیت و شخصیت داده حاضر شود که یک نماینده و ایجننت انگلیس را به نمایندگی از کشور خود به سفارت کشور فرانسه منسوب نماید تا از طریق مصونیت سیاسی و دیپلماتیکی و دور از چشم های معاندین و مخالفین و جاسوس های وطنی و خارجی (شوروی) برای تماس با دولت انگلیس دست آزاد داشته باشد!!!

این خیال است و محال است و جنون!

و هم چنان چطور ممکن است که غازی امان الله، نصرالله خان عم خود را که از نفوذ فراوان در جامعه وقت برخوردار بود، در ارگ زندانی سازد تا همانجا بمرد و هم چنان شخص متنفذی دیگری مانند مستوفی المالک را بدارخت آویزد، ولی روابط ادعایی نادر خان را با دولت انگلیس به دیده اغماض نگریسته و او را به مقام سفارت افغانی در فرانسه منسوب نماید؟

و باز هم چطور ممکن است که غازی امان الله که برای بقاء سلطنتش آخرین تلاش های خود را بعمل میآورد، از این ایجننت ادعایی انگلیس یعنی سپه سالار نادر خان استدعا نمود که برای سقوط حکمرانی بچه سقا با وی همراه گردد و مقام چوکی صدارت را بعد از فتح و نصرت کابل به نادر خان پیشنهاد نماید؟

و چطور ممکن است که غازی امان الله حین عبور از خاک های موجوده وطنی در راه عزیمت به ایتالیه از زعیم بزرگ آسیایی یعنی خان عبدالغفار خان خواهش نماید که در حمایت سپه سالار نادر خان یعنی ایجننت ادعایی انگلیس را قرار گیرند.

اکنون اگر موازی به تفلسف تاریخی غبار، به پیروی از کارل مارکس که مبناء دیا لکتیک معنوی «هیگل» را به مبناء دیالکتیک مادی به حیث یگانه قوه محرکه تحولات و انقلابات در عرصه حیات بشر، تعویض نمود یعنی فلسفه وحدت الوجود را به «تفلسف انگلیس» تغییر شکل داد و ایادی کرملنی مانند «تواریش آسمایی» و رفقاء حکومت شان بعد از سرنگونی حکومت و الاحضرت سردار صاحب داوود خان، بدان قوله میکشیدند، برای یک لحظه قبول کنیم که سپه سالار نادر خان غازی، نماینده و ایجننت انگلیس بود، یک نتیجه نامطلوب و ناگوار و دردناکی از آن بدست خواهد آمد، که آن را باید تمسخر تاریخ و استرداد استقلال کشور را یعنی «اعطاء استقلال کشور توسط دولت انگلیس» نام گذاشت، بدین تفصیل و توضیح که انگلیس ها تعمداً و به صورت پلان شده، از زمره سه جبهه جنگ برای استرداد استقلال، که جبهه مشرقی را به قوت سلاح مدرن و استعمال طیاره و عساکر ورزیده به شدت کوبید، و تحرک جبهه کندهار را نیز عقیم ساخت، تنها در جبهه پکتیا یا جنوبی وقت که سپه سالار نادر خان قوماندانی آن سمت و جبهه را بدوش داشت، انگلیس خود را مغلوب و مقهور نشان داده، خواهان متارکه و به رسمیت شناختن استقلال افغانستان تحت زعامت شاه امان الله گردید.

طبعاً دلیل ظاهری شکست دولت انگلیس، آنهم تنها در جبهه جنوبی، قهرمان ساختن نادر خان بود که از طرف تواریش غبار و ایادی کرملن مانند تواریش آسمایی و غبار پرستان، ایجننت دولت انگلیس شمرده میشود، البته مبتنی و متکی بر همچو اتهام، دیر و یا زود، بعد از شاه امان الله، که دوره دوام قدرتش نیز از طرف دولت انگلیس به حیث یک قدرت جهانی قبلاً محاسبه شده بود، نادر خان را به اریکه سلطنت نشانده و تمام پلان های دولت برطانیه یا برتانیه را در منطقه و جهان آنروز توسط او عملی سازد و از نادر خان مانند امیر عبدالرحمن خان به حیث یک گوداگی قبلی خود کار بگیرند، زیرا طوریکه غبار پرستان ادعا دارند، انگلیس ها از دیر زمان و شاید هم از دوران صباوت و اقامت در دریدون در پرورش و حمایت نادر خان قرار داشتند.

نتیجتاً برای ستراتیژی درازمدت دولت انگلیس مهم نبود که دوره امانی را به حیث مرحله عبوری قبول نموده چنانکه دولت شوروی، حکومت به اصطلاح جمهوری و الاحضرت سردار داوود خان یا به توجیه نشرات غربی «شهزاده سرخ» را به حیث یک دوره عبوری برای به قدرت رسانیدن اجیران کرملن مساعد ساختند.

لذا با در نظر داشت فرضیه واهی فوق الذکر مبتنی بر اتهام سپه سالار نادر خان به حیث ایجنت انگلیس، باز هم دولت انگلیس مردم و استقلال پرستان و آزادی خواهان و عاشقان و عارفان غازی امان الله را غولاند و پشت نخود سیاه روان کرد و امروز ما لا شعوران به استرداد استقلال که اصلاً عطیه دولت انگلیس است، افتخار و مباحات میکنیم و غازی امان الله را محصل و سمبول استرداد استقلال کشور میدانیم، در حالیکه پیروزی مردم ما در جبهات سمت جنوبی و محاذ تل، پلان محاسبه شده قبلی دولت انگلیس در لندن بود و ما تا امروز به دهل همچو استقلال اعطایی دولت انگلیس میرقصیم و فکر میکنیم که استرداد استقلال به قوت شمشیر غازی امان الله در ارگ شاهی و در حضور سفیر انگلیس و شمشیر نادر خان بحیث قوماندان محاذ تل بدست آمده است.

ولی حقیقت این است که ما به اتکاء به تفلسف غبار و هم فکران شان برای «نبش» استقلال بدست خود و در کمال لاشعوری، گور کنی میکنیم یا به عبارت ساده تر تیشه به ریشه خود میزنیم.

خداوند بر حال ما بدبختان ازلی و ابدی رحم کند.

لا شعوری هم سرحدی دارد.

یا الله



برای مطالب دیگر محمد داوود مومند روی عکس کلیک کنید